

## استقلال طبقاتی یا تشکل مستقل

کدام هدف است و کدام انقلابی و کدام خدمت به سرمایه داری است.

به نظر من جنبش کارگری هرچه مشکل، مانع و درد سری که دارد تمامی ریشه های مشکلات و علل شکست های آن در درون جنبش کمونیستی نهفته و از انحرافات این جنبش سرچشمه می گیرد. یعنی حاصل جنبش کمونیستی که مکمل جنبش کارگری است و باید طبقه در خود کارگر را تبدیل به طبقه ای برای خود کند بخصوص مکمل ضرورت تاریخی - حیاتی برای طبقه کارگر در جهت تسخیر قدرت است به اعتبار این مکمل بودن انحرافات جنبش کمونیستی تماما "جنبش کارگری را به بیراهه و مسیر شکست می برد. تا زمانی که جنبش کمونیستی در مسیر درست حرکت نکند هرگز جنبش کارگری و طبقه کارگر راه درست خود را پیدا نخواهد کرد. اگر جنبش کمونیستی اصول و پراتیک مارکسیستی - لنینیستی را برای خود برگزیند و آن را صیقل نداده، ارتقا و به روز نکند هرگز نه خودش و نه جنبش کارگری به پیروزی خواهند رسید.

رفقا امروز نیز با هزاران دلیل و شواهد دوباره ثابت می شود که اصول و پراتیک درست یعنی مارکسیست - لنینیست. اما همین اصول نجات بخش از طریق چند جریان انحرافی به شدت تحت فشار است که برخی از آنها عبارتند از اکونومیست، مدرنیسم، پسا مدرنیسم، پسا مارکسیسم و... که البته انقلابیون واقعی باید با دقت و شدت به نقد آنها و ارتقا و رشد مارکسیسم - لنینیسم بپردازند اما نمی توان تمامی موارد شمرده شده را یک جا و در این مقاله بررسی کرد در نتیجه فعلا" به یک مقوله زیبا ولی انحرافی می پردازیم و آن عبارت است از نبرد با انحرافی که با عنوان تشکل های مستقل و آزاد کارگری بیان می شوند.

حال به بحث خود می پردازم.

مستقل بودن یا داشتن استقلال یعنی چه؟

من اعتقاد دارم تمامی کسانی که چنین حرفهای را می زنند اصلا" ذره ای درک از مبارزات و نبرد طبقاتی و همچنین درکی از سلطه ای سرمایه و هژمونی طبقاتی طبقه کارگر ندارند.

آنها نمی دانند سلطه یک طبقه، حاکمیت یک طبقه، هژمونی طبقاتی، تضاد کار و سرمایه، دیکتاتوری سرمایه داری و دیکتاتوری پرولتاریایی و... مقوله های این چنینی یعنی چه؟

"لنین می گوید حاکمیت سرمایه داری شکل های مختلفی دارد اما تمامی آنها در نهایت دیکتاتوری سرمایه داری است همین طور ممکن است حاکمیت کارگران شکل های متفاوتی داشته باشد اما تمامی آنها در نهایت دیکتاتوری پرولتاریا خواهد بود." (نقل به مضمون) یا می گوید "درست است تسخیر قدرت سیاسی برای طبقه کارگر سخت است اما مبارزه با عادات بورژوازی پس از تسخیر قدرت سیاسی صد ها بار سخت تر خواهد بود" (نقل به مضمون) این جاست که باید از خود پرسیم با وجود عادات بورژوازی که در تمامی وجود جامعه رسوخ کرده است و ناشناخته ترین پستوهای ذهن ما را تسخیر کرده است چگونه می توانیم دم از مستقل بودن بزنیم. با داشتن اندیشه که تحت تسلط ایدئولوژی سرمایه داری شکل گرفته و تحت تسلط آن هر لحظه باز تولید می شود استقلال یعنی چه و با کدام اندیشه و معیار و ملاک وجود یا عدم وجود این استقلال و آزادی سنجیده می شود.

آنها نمی دانند یا نمی خواهند بدانند یا نمی توانند بدانند یا بروز نمی دهند که حاکمیت یک طبقه فقط از کانال اقتصادی آنها در رابطه با کارمستقیم و روزانه و دریافت یا عدم دریافت دستمزد نیست. حاکمیت یک طبقه فقط در مدت ۸ ساعت کار خلاصه نمی شود. حاکمیت یک طبقه فقط در زمان بیداریشان نیست، آنها نمی دانند که حاکمیت یک طبقه فقط در روابط کارگر و کارفرما خلاصه نمی شود حتی آنها این همه از مستقل بودن داد و فریاد می زنند سینه چاک می کنند دنبال تشکل مستقل می گردند نمی دانند کلمه مستقل و مفهوم آن وقتی از درون فیلتر های طبقاتی موجود طبقه حاکم عبور می کند که عبورش با وجود سلطه طبقه حاکم اجتناب ناپذیر است خود طبقاتی می شود و نمی تواند مستقل وجود داشته باشد در نتیجه باید بحث ما استقلال طبقاتی کارگران باشد نه تشکل مستقل کارگری. در این رابطه نیز لنین می گوید " ... حتی وقتی علوم محض نیز مانند ریاضیات از فیلتر طبقات عبور می کند طبقاتی می شود " (نقل به مضمون) حال چه رسد به تشکل که ابزار مبارزه و خاص است که هر طبقه می خواهد آن ابزار را در دست خود داشته باشد یا حداقل

طرف مقابل را از داشتن آن محروم نماید. این جاست که مستقل بودن یاوه سرای است در واقع زمانی طبقات چشم طمع به دارای طبقه مقابل نخواهد داشت که آنتی طبقاتی امکان پذیر باشد یعنی تشکل که ابزار مبارزه است فقط در صورتی می تواند مستقل و آزاد باشد که فراطبقاتی باشد حال سوال این است آیا تشکل کارگری می تواند فرا طبقاتی باشد؟

زیان دیگر تشکل مستقل در واقع وانهادن و بی پناه گذاشتن کارگرانی است که در تشکل های زیر سلطه مستقیم و علنی نهادهای سرمایه داری هستند که به شدت نیاز به وجود انقلابیون واقعی دارند تا در درون آن تشکل ها فعالیت سازمان یافته کرده تشکل فوق یا کارگران موجود در آنها را نجات بدهند از یاد نبریم که بلشویک ها در درون راست ترین تشکل های کارگری وارد می شدند و آن تشکل ها را که ابزار طبقه کارگر برای نجات طبقه و حتی کمک به تسخیر قدرت هستند از چنگ دشمنان طبقه کارگر در می آوردند پس در آوردن ابزار و سلاح مبارزه از دست و سلطه دشمن و خلع سلاح کردن او خود مبارزه بسیار مهمی است. این افراد آنقدر از مستقل شدن تشکل های کارگری فریاد می زنند و گرد و خاک می کنند که خود نیز نمی دانند در درون جامعه ای طبقاتی که نبرد و ستیز طبقاتی بی امان به ذره ذره ای مادیت جامعه نفوذ کرده است چگونه می توانند تشکل ها مستقل باشند آنها نمی دانند که مستقل بودن تشکل کارگری یعنی جدا بودن از بخش های مختلف طبقه خودی آنها درک نمی کنند که این تزداتنا دارای ریشه ضد کارگری است و با نام تشکل مستقل، تشکل و جنبش کارگری را از هویت طبقاتی تهی می کنند و به جای اتحاد و یک پارچگی خورده کاری و پراکندگی را به ارمغان می آورند.

خوب بررسی کنید خواهید دید که تمامی طرف داران تشکل های آزاد و مستقل هر کدام به نوعی و با درجات مختلفی مخالف لنین هستند البته در میان این مخالفین افراد و حتی تشکیلات های وجود دارند که علنی مخالفت نمی کنند و حتی بیشتر مواقع خود را لنینیسم معرفی می کنند اما در اصول مدون شده ای آنها لنینیسم غایب است در واقع سانتیستی عمل می کنند .

هرگاه تشکل های کارگری را اراده گرایانه بخواهیم مستقل شان کنیم چون عمل ارادی ما نمی تواند تغییری در بستر و زمینه طبیعی فضا و بستر موجود آن ایجاد کرده و آن را از بستر موجودش مستقل نماید بستری که محیط بر آن است و در این مورد بحث ما، بستر سرمایه داری است در نتیجه حاصل عمل ارادی ما باعث مستقل شدن تشکل کارگری از سازمان سیاسی طبقه خود کارگر می گردد. یعنی طبقه را با این عمل ارادی خود به دو شقه تقسیم می کنیم که سرمایه داری از ۱۰۰ سال پیش با این هدف هزاران کار کرده است و همچنان مشغول این کار است و ما با ایجاد چنین استقلالی به خدمه ی سرمایه داری تبدیل می شویم.

ما با تبلیغ و تشریح مستقل بودن در واقع نا خواسته به دشمن گرا می دهیم که با چه اتهامی به راحتی می توانی ما را شقه شقه کرده پراکنده و محاکمه نمایی و با بزرگ کردن بحث مستقل و آزاد به جنایات و سرکوبیهای دشمن مشروعیت می دهیم. ظاهراً منظور ما از مستقل بودن یعنی خارج از تسلط کارفرما و دولت بودن است اما تمامی دولت ها با وجود چنین بحثی فرض دو نوع تشکل کارگری را که کاملاً جدا از هم و مخالف یکدیگر هستند به کل جامعه تحمیل می کنند و به دنبال آن وانمود می نمایند که یکی (یکی مستقل است) مشروعیت دارد و دیگری (وابسته است) پس مشروعیت ندارد حتی دشمن خود کارگران است که باید سرکوب شود بنا بر این با جا انداختن چنین فرض غلطی حزب طبقه کارگر را نامشروع قلمداد می کند و آنگاه همه تشکل ها و افراد را به داشتن ارتباط با آن به محاکمه می کشاند و ما با دوشقه جلوه دادن موضوع جنایات دولت ها را توجیه پذیر می کنیم . این بهانه و اتهام را خود کارگران و فعالین آن در اختیار دشمن می گذارند و دشمن هر کسی را که می خواهد (که البته همه را) دستگیر کرده می گوید مستقل نبوده بلکه وابسته به فلان حزب یا فلان اندیشه بوده است بنا بر این محاکمه اش کردیم.

**آنها که در بستر سلطه سرمایه بدنبال تشکل های مستقل هستند در واقع نوعی و بخشی از انحلال طلبان می باشند.**

بیان استقلال تشکل های کارگری در زمانی که همه چیز تحت سلطه سرمایه داری است در واقع نفاق افکنی در درون طبقه کارگر است تا آگاهی انقلابی به کارگران نرسد تا از این طریق مبارزه کارگران فقط در حد چانه زنی با کارفرما بماند چون فقط از طریق سازمان سیاسی طبقه می توان آگاهی عبور از سرمایه داری را به کارگران رساند.

جمهوری اسلامی و سرمایه جهانی تماما" سعی خود را کرده اند تا موضوع جدایی توده ها (مستقل بودن تشکل های کارگری) از سازمان سیاسی طبقه کارگر را یک امر واجب و طبیعی در میان توده ها و خود جنبش کمونیستی جا باندازند. طی ۹ دهه ای گذشته با این بهانه جنایات زیادی شکل گرفت که از جمله به سرکوب احزاب کمونیست در بسیاری از کشور ها می توان اشاره کرد از جمله یونان و... نتیجه چنین جدایی حزبی گریزی در میان توده ها است که در واقع بیماری انحلال طلبی است این بیماری زمانی مخصوص انقلابیون حرفه ای بود اکنون تبدیل به بیماری و اپیدمی در میان توده ها گسترش یافته است. سرمایه داری با عملکرد در دو حوزه توانسته است چنین انحراف را گسترش بدهد یک حوزه عملی بود است که از طریق انواع سرکوبهای سیستماتیک مستقیم و غیر مستقیم پیش برده است و دیگری در حوزه تئوریک تز های تحمیلی، ایجاد و گسترش جنبش های مستقل، تشکل های مستقل و تشکل های آزاد بوده و هست. که همه این انحرافات زیبا آنقدر در جامعه گسترش یافته اند که اکنون از گلوی خود کارگران و فعالین و متاسفانه بیشتر "احزاب مدعی طبقه کارگر" منتشر می شوند. به یاد داشته باشیم که تشکل های مستقل اولین بار در تاریخ جنبش کارگری توسط سوسیال دمکرات های چون کائوتسکی و اطرافیان و هم دوره های او مطرح شد و جالب است که طرح کنندگان آن در قرن گذشته مخالف سر سخت لنین بودندو همچنین در جنگ جهانی اول خادم ناسیونالیسم شده به امپریالیسم خودی خدمت کرده و کارگران را گروه، گروه به کشتن یک دیگر تشویق کردند. و گسترش دهندگان آن طی قرن گذشته تمامی نهاد های مانند ند، آی ال او، کنفدراسیون کار آمریکا و صدها تشکل وابسته صد درصد به سرمایه داری و در همین حال صد در صد وابسته به سازمانهای جاسوسی بخصوص سیا که در تبلیغات خود گوش فلک را کر می کردند که تشکل ما کاملا" آزاد و مستقل است و ما مستقل بودن آنها را در مورد تشکل های تحت کنترل لخ و السوا و سخنرانی آلبرایت که به تشکل های آزاد و مستقل کارگری گفت اگر شما نبودید ما هرگز نمی توانستیم جهان آزاد را پیش ببریم و همه می دانیم منظور آلبرایت از جهان آزاد چیست و می دانیم لخ و السوا از دیدن مارگارت تاچر چقدر خوشحال بود این همان استقلالی است که به وسیله آن خاک بر چشم کارگران می پاشند. یا اینکه می دانیم طی تاریخ پس از جنگ اول و دوم جهانی تشکل های مثلا" آزاد و مستقل چه جنایاتی بر علیه احزاب کمونیست در یونان، ایتالیا، اسپانیا و... آفریدند. یا همان طرفداران تشکل های مستقل در دوران کائوتسکی قبل از جنگ اول جهانی چگونه توده ها را در گیر جنگ ویران گر کرده به سرمایه داری خدمت کردند. همه طیف های شمرده شده در بالا در ردیف دشمنان سرسخت لنینیسم بوده و هستند و جالبتر اینکه ادامه دهنده گان راه و طرفداری از جنبش، تشکل های مستقل و آزاد امروزی تماما" مخالفان و دشمنان لنینیسم منتها به صورت پنهان و سانتریستی هستند. این یکی از نقاط مشترک تاریخی دشمنان و مخالفین طبقه کارگر در لباس دوستان این طبقه هستند (پورتونیس) که تمامی تلاششان جدا کردن طبقه از سازمان سیاسی اش یعنی خلع سلاح طبقه کارگر است. و چون لنینیسم سیل مقابل همه ای آنها است نشان می دهد که دشمن طبقه کارگر با دقت قدرت کارگران را تشخیص داده و با تمام قدرت نقطه قوت طبقه کارگر را هدف گرفته است. این حقانیت لنینیسم را به اثبات می رساند.

در این حیطه حتی صد ها حزب هم موجود باشد ولی مخالف لنینیسم و در همین حال تبلیغ کننده تشکل مستقل کارگری تز تحمیلی سرمایه را پیش ببرند آن احزاب برای تزئین و پیرترین سرمایه داری است نه برای انقلاب.

در این طیف خود حزب، فعالین کارگری و خود کارگران در یک حوزه فریب خورده به گستردگی کل جامعه تبدیل به بلند گوی بی جیره و واجب سرمایه داری بر علیه خودشان می شوند شاملو می گوید دسته دشمن را از استخوان برادران خود می تراشیم این همان موضوع تشکل مستقل و آزاد است. متاسفانه این تز تحمیلی در کالبد تمامی سازمانها و احزاب ریشه دوانیده و برای آنها به یک حسن و برتری تبدیل شده است که با مطرح کردن آن و پیرترین خود را بیشتر تزئین می کنند اما تاثیر عملی آن این است که پذیرنده اش منتظر می ماند تا کارگران تشکل مستقل خود را تشکیل بدهند و اگر دارند حرکت کنند تا این احزاب هیچ کاری نباید انجام بدهند جز پخش خبر و گزارش برای اینکه اگر کاری بکنند خدای ناکرده استقلال تشکل کارگران خدشه دار می گردد این گونه است که این احزاب و سازمانها نه تنها به حزب و سازمان سیاسی طبقه کارگر تبدیل نمی شوند بلکه تبدیل به لولوی سر خرمن می گردند. و چون بود و نبودشان هیچ ثمری برای کارگر بار نمی آورد کارگران نزدیک شدن به آنها را مضر می دانند و حس حزب گریزان بیشتر تقویت می شود. از طرف دیگر وجود این تشکیلات ها دست و پای انقلابیون واقعی را نیز می بندد که چون باید در روند تاریخی حزب

ایجا شود ولی وجود آنها باعث مشکلات صد چندان شده است. پس برای تشکیل حزب واقعی طبقه کارگر باید از روی این سازمانها و احزاب عبور کرد.

در اینجا به مضعل بسیار مهمتر دیگر نیز بر خورد می شود آن این است که لنین می گوید آگاهی طبقاتی از بیرون توسط انقلابیون حرفه ای که همان کارگران حزبی هستند وارد طبقه می گردد اما معتقدان به شکل های مستقل که نمی خواهند استقلال شکل کارگری خدشه دار شود وظیفه رساندن آگاهی به کارگران را نیز دخالت در امور مستقل کارگران تلقی کرده از این بابت نیز خیال خود را راحت کرده وظیفه آگاهی رساندن را نیز انجام نمی دهند و بنا براین علی رغم ایجاد گرد و خاک در حمایت از کارگران درواقع کارگران را در یک وضعیت نا آگاهانه و گرفتار در تسلط اندیشه سرمایه دارانه تنها می گذارند و خود به زائده خیر رسانی سرمایه دارای تبدیل می شوند به این طریق از انجام اولین و عاجل ترین وظیفه کمونیستی که در مانیفست کمونیست نوشته شده است نیز خود را معاف می کنند. البته این تشکیلات ها در رابطه با عدم آرایه آگاهی طبقاتی آنقدر خود را دور می کنند که دیگر به اعضا و هواداران خود نیز آموزش و آگاهی سیاسی و طبقاتی نمی دهند و در یک مقایسه سطحی می توان تشخیص داد که اعضا و هواداران این تشکیلات ها به امان خدا رها شده اند و نسبت به اعضا و هواداران مثلاً "سی یا چهل سال قبل هم نوعان خود بسیار بیسواد هستند. و اصلاً" معنا و مفهوم فعالیت تشکیلاتی را درک نمی کنند چون فعالیت ندارند که نیاز به آموزش دادن داشته یا پرورش کادر را درک نمایند. شاید برخی از آنها به صورت سنتی کلاسهای هم بگذارند اما هیچ وقت پذیرفته شدن اعضا را مشروط به یاد گرفتن علم رهایی طبقه کارگر نمی کنند متأسفانه اول افراد را که بی سواد هستند به عضویت می پذیرند و سپس چند روز کلاس های فرمالیته می گذارند که آموزش دهنده ها نیز خود بیشتر مواقع بیسواد هستند و حال می بینیم که هر روز کلیت این احزاب بیسوادتر می شوند. حال وقتی خود آنها در مجموع قالب حزبی چیزی از آگاهی طبقاتی ندارند چگونه می توانند به طبقه کارگر آگاهی برسانند. در نتیجه همین می شود که شده است.

حال چگونه می توان به اینها گفت کمونیست یا حزب طبقه کارگر بماند. این جاست که وظیفه آماده سازی طبقه کارگر برای تسخیر قدرت به فراموشی سپرده می شود و وقتی جنبشی مانند سال ۸۸ پیش می آید نه طبقه کارگر آماده اعمال رهبری است و نه حزب طبقاتی آن وجود دارد که بتواند به اعتراضات سمت و سوی کارگری بدهد و همه ای این مدعیون مثل ... در گل می مانند. این احزاب به بهانه حفظ استقلال طبقه کارگر وظایف خود را زمین می گذارند.

### آیا این تشکیلات ها نمی دانند؟

کارگری که در دنیای تحت تسلط ایدئولوژی سرمایه داری دست و پا می زند اندیشه سرمایه داری در تمامی منفذ های کوچک و درشت جهان رسوخ کرده و تمامی روزنه های خروج از این لجن زار را پوشانده است و برای کارگرانی که حتی در رویاهایشان امید نجات و دنیای غیر از آنچه وجود دارد دیده نمی شود و امکان تصورش نیز وجود ندارد تبلیغ شکل مستقل چه معنا و مفهومی را می تواند القا کند. کارگر در جهانی که لجنزار سرمایه است نان می خورد، راه می رود، هر آموزشی که می بیند سرمایه دارانه است، در این لجنزار تربیت می شود کودکان خود را تربیت می کنند، تفریحش، گفتارش، فیلم، روزنامه، تلویزیون حتی روابط انسانی اش، عشق و دوست داشتن اش همگی با معیار های سرمایه دارانه تحمیل و کنترل و سنجیده می شوند حرف زدن از عمل مستقل، اندیشه مستقل، شکل مستقل بدون وجود آگاهی طبقاتی بیهوده است. آگاهی طبقاتی هم فقط در گروه وجود ابزار مبارزاتی طبقاتی یعنی سازمان سیاسی طبقه کارگر است که بی وقفه مشغول انجام وظیفه باشد. نه تشکیلات های که دنباله رو هستند.

### مستقل بودنی که ما از کارگران می خواهیم چیست؟

آیا غیر از این است که سرمایه داری بدون اینکه کارگران درک کرده باشند و بدلیل عدم انجام وظیفه توسط کمونیست ها توانسته است خواسته تئوریک و عملی خود را به طبقه کارگر تحمیل کند و در بستر کاملاً" سرمایه دارانه و بدون روزنه عبور از سرمایه داری ضمن قبولاندن اینکه جز سرمایه داری هیچ راه و طریق حکومت دیگری وجود ندارد در همین حین خواسته های خود را از زبان خود ما جاری می کند. کارگر بدون دخالت انقلابیون حرفه ای امکان کسب آگاهی طبقاتی را ندارد و بدون آگاهی طبقاتی هرگز نمی تواند درک کند که غیر از صورت بندی سرمایه داری حکومت به شکل دیگری نیز می تواند وجود داشته باشد وقتی تصور شکل دومی را

نمی تواند درک کند بنا بر این تسلط و احاطه ایدئولوژیک سرمایه داری را نیز درک نمی کند و فکر می کند آن صورتی که موجود است در واقع همان استقلال است که باید آن را حفظ نماید یعنی وضعیت موجود را عدم استقلال نمی داند بلکه همین وضعیت موجود را که محیط بر همه چیز است را اصل استقلال می داند جالب است که اکثریت کارگران در شکل توده ای خود وقتی سخن از تشکل مستقل می شنوند بین خانه کارگر و سازمانها و محافل و همه کمونیستها فرقی نمی گذارند. و می خواهند در مقابل همه آنها استقلال خود را که در واقع اصلاً" زیر سلطه واقعی بودن است حفظ نمایند و هر چیزی که این اصل را خدشه دار کند دشمن خود می شناسند بر این مبنا است که حزب پذیری که اولین قدم برای کسب استقلال طبقاتی است را دشمن استقلال خود می داند پس حزب گریز می شود و چون وضعیت موجود را اصل مستقل بودن درک می کنند هر چیزی از جمله اندیشه های مخالف سرمایه داری را نوعی سلب استقلال قلمداد کرده با آنها دشمنی می کند و حاضر نیستند تن به آگاهی مخالف وضعیت موجود بدهند این گونه است که بحث تشکل مستقل و آزاد علی رغم زیبایی کلمات بار ضد آگاهی و ضد طبقاتی با خود دارد به سرمایه داری خدمت می کند. وقتی به کارگری که آگاهی طبقاتی ندارد می گوئیم تشکل مستقل باید داشته باشی چیزی که او درک می کند تنها این است هر چیزی که در محیط مسلط وجود ندارد یا به محیط مسلط تعلق ندارد و از طریق معیار های محیط مسلط پذیرفته نشده است چیزی است که می خواهد استقلال او را خدشه دار کند بنا بر این برای حفظ استقلال خود باید با همه ای آن چیز ها مخالفت کند خوب حال از خود می پرسیم همه آن چیز های که به محیط مسلط تعلق ندارند و یا از طریق معیار های محیط مسلط پذیرفته نمی شوند یا در محیط مسلط وجود ندارند آنها چه چیز های هستند؟ ما می گوئیم تمامی آنها همان های هستند که به وضعیت آینده تعلق دارند و مخالف وضعیت موجود هستند یعنی تمامی آنها تئوری و اعمال انقلابی هستند و تمامی آنها آگاهی های هستند که از بیرون طبقه کارگر به درون طبقه می آیند بنا بر این مستقل شدن کارگران یعنی مخالفت با همه چیز های خوب. باز اینجا می بینیم رد پای مخالفت با لنینیسم دیده می شود پس نتیجه می شود طرح تشکل های آزاد و مستقل چه تاریخاً" و چه جامعه شناسانه و چه عملاً" و چه به صورت تئوریک در غیاب آگاهی طبقاتی حاصلش مخالفت با تغییر و تحول یعنی مخالفت با انقلاب و موافقت با حفظ وضعیت موجود یعنی ارتجاع است. که به ساده ترین صورت یعنی در غیاب آگاهی طبقاتی حرف زدن از تشکل های مستقل حمایت از حفظ وضعیت موجود یعنی عمل ارتجاعی است که مخالف عمل انقلابی خواهد بود. ( محیط مسلط تمامی حجم و فضای از ماده به اشکال مختلف است که کارگران در آنها تک به تک مانند موجودیت بی اراده غوطه ورنند)

اما در حضور آگاهی طبقاتی بحث فرق می کند آنجا بحث تشکل مستقل یا آزاد به بحث استقلال طبقاتی کارگران و با هویت طبقاتی تعریف می گردد. آنجا دیگر اصلاً" بحث تشکل مستقل و آزادی هیچ امکان طرح ندارد .

سرمایه داری بسیار مقتدر است که کمونیست ها با حرف و اعمال خود طبقه کارگر را به مخالفان خود تبدیل کنند هر گز کارگران خود به خود نمی توانند از محیطی که در درون آن ساخته می شوند و از درون آن رشد کرده بیرون می آیند نسبت به آن درون مستقل باشند مگر با داشتن آگاهی طبقاتی که آنها را در کسوت یک طبقه به صورت طبقه مستقل امکان پذیر نماید یعنی طبقه ای برای خود شوند. در حالی که چنین طبقه ای اولین خواسته اش تسخیر قدرت است نه چانه زنی برای پول سرویس یا صبحانه و رشد کارگران تا رسیدن به چنین درجه از مبارزه فقط با وجود یک حزب واقعی طبقه کارگر با گرایش لنینیستی و طبق اصل اول مانیفست کمونیست که باید کارگران را با آگاهی طبقاتی برای تسخیر قدرت آماده کنند امکان پذیر است. و این نیز از طریق انتقال آگاهی توسط انقلابیون حرفه ای به درون طبقه کارگر ممکن می گردد. نه با کنار ایستادن و تبلیغ کردن تشکل های مستقل و آزاد.

طبق روندی که در دهه های اخیر طی شده است مستقل بودن یعنی غیر حزبی بودن ، انضباط ناپذیری ، تشکل ناپذیری ، چهره شدن ، خود نمایی ، داشتن کیش شخصی ، داشتن مشکل شخصیتی ، مقاومت در مقابل انقلابیون و کمونیست ها ، یا دنگرفتن ، نرسیدن به نیاز ها، عدم استفاده از تجربه ها و... هر چیزی که به ضرر خود کارگران است.

طبقه کارگر فی نفسه به صورت کلی و سابق الوجود استقلال ندارد مگر اینکه به انتزاع و ابتدا به ساکن فرض شود که کارگران مستقل هستند. در این صورت استقلال او همان وضعیت تسلط سرمایه داری است که آن را استقلال او فرض کردیم حال با وجود چنین تسلطی است که می گوئیم تو باید دارای تشکل مستقل باشی یا استقلال بدست بیاوری پس طبقه کارگران باید چیزی در مقابل اندیشه مسلط

موجود داشته باشد تا جای گزین آن کند، آن اندیشه چیست؟ اگر سوسیالیسم یا کمونیسم را بپذیرند و به جای اندیشه مسلط جای گزین کنند که این فقط در صورت کسب آگاهی طبقاتی ممکن است. دیگر مستقل بودن تشکل چه معنای می تواند داشته باشد و اگر نپذیرند و بخواهند جای گزینی برای اندیشه سرمایه داری پیدا کنند آن اندیشه چه می تواند باشد؟ آیا این همان تفکر انحرافی شق ثالث نیست که قصد سازش دادن دو طبقه را دارد یا همان خورده بورژوازی یا بنا پارتنیسم نیست؟

یک نتیجه دیگر می گیریم

دو مورد را باید تفکیک کرده اندکی توضیح دهیم:

۱ - بحث اصلی استقلال طبقاتی کارگران است یعنی کل طبقه کارگر باید مستقل از کل طبقه سرمایه داری باشد که البته این فقط در صورتی امکان دارد که طبقه کارگر آگاهانه و با ابزار جنگده خود (حزب طبقه خود) برای تسخیر قدرت حرکت کند در این صورت می تواند ضمن اینکه در تمامی شئون اجتماعی با هم عجین هستند اما در جبهه ستیز و نبرد طبقاتی مستقل باشد.

۲ - استقلال کارگران و تشکل های آنها باید طوری بیان شود که با وضوح، دقت و کامل استقلال طلبی او را از دولت و کار فرما شفاف نشان بدهد در حالی که با بیان امروزی آنچه در ذهن و عمل کارگران ثبت کرده و حاصل می کند تفرقه نسبت به همدیگر و نسبت به ابزار انقلاب کارگری و نسبت به آگاهی طبقاتی و انقلابیون حرفه ای بیان می شود و در مقابل بدون ذره ای خدشه پذیری به سرمایه داری وابسته باقی می مانند.

پیشنهاد می کنم از این پس طرح کلی اندیشه خود را با نگاه به آینده برنامه ریزی کنید گذشته را صادقانه نقد کنید در تعریف و تمجید از گذشته وقت چندانی تلف نکنید درست است ما به سلاله های خود افتخار می کنیم ولی اشتباهات آنها را که باعث شکست های مکرر ما شده نقد می کنیم هم چنین نباید خطاها و ناتوانیهای خود را به بهانه وجود سرکوب پنهان کنیم و شکست را امری طبیعی و اجتناب ناپذیر جلوه بدهیم. بخصوص باید اعلام کنیم عدم انجام وظیفه یا ناتوانی از انجام آن در دوره طلایی اعتراضات گسترده توده ای سالهای ۸۸ و ۸۹ ثابت کرد که گذشته و تئوری ها و تزها و اصولهای موجود در این تشکیلات ها آن چیزی نیست که جنبش کمونیستی و در کل جنبش کارگری لازم دارد بنا براین باید تمامی آن اصول و کلیت روابط با متد لنینی نقد شوند. می تواند این بحث به صورت زیر نتیجه گیری شود یعنی بخش کوچکی از نتیجه گیر به صورت زیر باشد

پس اگر ذره ای صداقت کمونیستی در ما وجود دارد باید بپذیریم که ضعف امروز ما حاصل و نتیجه انحرافات از اصول و اساس تئوری انقلابی در گذشته ماست که در عمل ناچیز گذشته ما نیز تاثیر گذاشته آن عمل ناچیز را نیز صفر کرده امروز ما را به حیطه کامل پاسیفیستی کشانده به طوری که بر عکس آموزگاران خود که همیشه در صف اول مبارزه حضور داشتند ما امروز همه وقت لنگان لنگان به دنبال جنبش خود به خودی کارگری خود را می کشانیم و برای توجیه این عقب ماندگی تبلیغ تشکل های مستقل کارگری را بهانه قرار می دهیم و برای اینکه مشت پاسیفیستی مان باز نشود با لنینیسم مخالفت می کنیم.

م.علی ۱۳۹۰/۲/۴